

فَاكْرِمُوا لِلَّهِ حَسْبَيْنَ وَأَنَا مِنْ سَابِقِينَ

ویژگی نامه محرم - شماره دوم



دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
روابط عمومی



باز این شهر است که حلقه عالم است باز این چه چه و عین است

دستگیر شده، و عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی یا صبوری است و یک شخص دیگری، این چهار نفر را حضرت فرستادند.

مسلم و این سه نفر را فرستادند به طرف کوفه آمدند. آن جا که رسیدند به خبط، مشهور این طور است: گفتند که حضرت مسلم یک نامه ای برای حضرت سیدالشهداء فرستاد و در آن نامه تقریباً نوشته بود که این سفر مثلاً سفری است مشکل و عذر خواسته بود.

اما نکته ای که مرحوم باقر شریف قرشی هم در کتاب «حیات الحسین» این مطلب را خوب بحث کرده. معاجم نوشته اند: خبط یک جایی است بین مکه و مدینه، آن وقت عبارتی که توی مقاتل هست عرض می شود که می گوید که، این طور نقل کردند که «لَمَّا أَقْبَلَ مُسْلِمٌ مِنَ الْمَدِينَةِ» یعنی جناب مسلم از مدینه عبور کرده بوده؛ لذا ایشان در حیات الحسین، اساساً این مسأله ای نامه ای حضرت مسلم به امام حسین (علیه السلام) را منتفی می داند؛ می گویند این ساختگی است و چنین چیزی نبوده و هرگز حضرت مسلم (علیه السلام) استعفاء نکرده. ایشان مفصل متعرض است خوب هم بحث کرده.

اساساً این با روحیه ای حضرت مسلم (علیه السلام) هم سازگار نیست، چون مسلم یک انسان شجاع و بصیر بود.

حضرت مسلم (علیه السلام) وارد شهر کوفه شد و مشهور این است که «نَزَلَ دَارَ الْمُخْتَارِ أَبِي عُبَيْدِ الثَّقَفِيِّ». چرا حضرت مسلم به خانه ای مختار رفت؟ شخصیت های دیگری در کوفه بودند مثل سلیمان بن صرد خزاعی، مثل عبدالله بن وال، مثل رفاعه بن شداد، مثل حبیب بن مظاهر، مثل مسلم بن عوسجه و دیگران.

انتخاب منزل مختار، یک وجهی داشته، چون مختار یک چهره ای اجتماعی خوبی داشت معلوم می شود، مطرح بود، خصوصاً عموی ایشان را امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذاشته بود در مدائن و پدر ایشان هم در جنگ شهید شده بود.

امام حسین (علیه السلام): «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ إِنِّي بَاعْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ» [۱]

از سوم ماه شعبان تا نیمه ای ماه رمضان به حضور حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) در مکه نامه ها فرستاده شد و آن طوری که نوشتند تعداد نامه ها تا دوازده هزار بوده؛ اما ممکن است امضاکنندگان نامه بیش از این بودند و قاعدتاً هم بیش از این مقدار بودند. چون تعداد بیعت کنندگان با حضرت مسلم بیش از این مقدار بودند. آخرین نفری که به مکه آمد و نامه ای مردم کوفه را خدمت امام حسین (علیه السلام) آورد شخصی است به نام سعید بن عبدالله حنفی.

ایشان پیرمردی است بالغ بر هشتاد، هشتاد و چند سال از عمرش گذشته و وقتی نامه ای مردم کوفه را آورد خدمت امام حسین (علیه السلام) دیگر برنگشت، ماند خدمت حضرت تا روز عاشورا و این سعید بن عبدالله حنفی همان کسی است که ظهر روز عاشورا بعد از آن که ابو ثمامه ساعدی به حضرت عرض کرد آقا ما نماز دیگری را با شما نخوانیم؟

حضرت یک نگاهی به خورشید کردند فرمود: «نعم هذا اول وقت...» [۲] سعید بن عبدالله حنفی و زهیر بن قین برابر امام (علیه السلام) ایستادند نماز ظهر را خواندند که نماز خوف هم بوده و وقتی نماز ظهر تمام کرد افتاد روی زمین آخرین جمله اش این بود خدایا این گروه را لعن کن، لعن عاد و ثمود و من این فداکاری را کردم برای این که رضوانت را تحصیل کنم و خاندان پیامبر را یاری کرده باشم و شهید شد. آخرین نامه توسط ایشان به دست امام حسین (علیه السلام) رسید.

ماموریت حضرت مسلم (علیه السلام)

اینجا حضرت، مسلم بن عقیل (علیه السلام) را خواستند و فرمودند: شما باید به کوفه بروید. البته مسلم تنها نبوده، سه نفر دیگر را حضرت همراه مسلم کردند بر اساس نقل ارشاد، یکی قیس بن مسهر صیداوی است که حال این توی ذهن می آید قیس بن مسهر را دو مرتبه امام حسین (علیه السلام) فرستاده و

باز این پورسان در حق عابست باز این چه وعه است

جداً قابل تأمل و دقت است. این بزرگوار (عابس) اول کسی بود که بلند شد و اظهار کرد که آقا من از دل های این مردم خبر ندارم که چه می گذرد و با چه انگیزه ای اظهار حمایت و وفاداری از شما می کنند، اما از خودم می گویم، من تا آخرین نفسی که دارم در رکاب شما هستم و ایستاده ام و انصافاً همین طور بود.

این عابس که از قبیله ی شاکر (قبیله ی یمنی) هست، روز عاشورا وقتی آمد اجازه ی رزم از امام حسین (علیه السلام) گرفت و آمد میدان، رجز خواند، خودش را معرفی کرد، کسی جرأت نکرد به میدانش بیاید، از بس شجاع بود و نیرومند. کسی به میدان نیامد، لباس ها و زرهش را از تن درآورد؛ به قول این شاعر می گوید:

وقت آن آمد که من عریان شوم
جسم بگذارم سراسر جان شوم

باز هم کسی به میدان نیامد، لذا عمر سعد دستور داد سنگبارانش کنند، ایشان را با سنگ از پا درآوردند. بعد از ایشان حبیب بن مظاهر برخاست و اظهار وفاداری کرد.

سپس همگی که قریب به هجده هزار نفر بودند، بیعت کردند و این تعداد تا بیست و پنج یا سی هزار نفر رسید... این خبر از طریق کسانی که از هواداران بنی امیه بودند مثل عمر بن سعد و دیگران، به شام (به یزید بن معاویه) منتقل شد که نعمان بن بشیر یا ضعیف است «رجل ضعیف او یتضعف» یا خودش را به ضعف زده نمی تواند مقابله کند. اگر شما را در کوفه حاجتی هست باید کسی دیگر را روانه کنی.

بین یزید و ابن زیاد که در بصره بود، رابطه ی خوبی وجود نداشت، اما می دانید انسان برای یک هدفی که دارد، گاهی آن هدف باعث می شود که چیزهایی را که مثلاً در قبل باعث ناراحتی شده آن ها را فراموش کند، بلافاصله یزید یک رایزنی با غلام پدرش کرد و او گفت تنها کسی که می تواند کوفه را اداره کند عبیدالله بن زیاد است، لذا یزد سریعاً نامه ای برای

به هر حال دارای یک موقعیتی بود. و هم این که حضرت مسلم (علیه السلام) به خانه ی کسی نمی رود که از نیکان و شایستگان و از موالیان نباشد. این ها را مرحوم مقرر رحمة الله هم نقل کرده است.

پس از وارد شدن در خانه ی مختار، مردم اجتماع کردند و حضرت مسلم (علیه السلام) نامه ی امام حسین (علیه السلام) را برای مردم کوفه قرائت کرد و وقتی نامه حضرت را قرائت می کرد، مردم گریه می کردند، اشک می ریختند.

حالا چه شد از پنجم شوال تا هشتم ذی حجه - که روز نهم روز شهادت حضرت مسلم (علیه السلام) است - در این فاصله دو ماه و سه روز، همه چیز عوض شد؟ آن گریه ی اول که در هنگامی که نامه ی امام (علیه السلام) را استماع می کنند،

با آن رها کردن حضرت مسلم و تنها گذاشتن حضرت مسلم خیلی عجیب است! نیاز به یک تأملی دارد که چرا باید این طور بشود؟ به هر حال وقتی نامه ی حضرت (علیه السلام) تمام شد اول کسی که از جا برخاست و اظهار وفاداری کرد، عابس بن ابی شیب شاکری از شهدای کربلا بود؛ راجع به عابس خوب است یک مطالبی را عرض بکنم: انسان ها واقعاً از نظر روحیه مختلف هستند، حالا این عابس چطور توانسته خودش را به کربلا برساند این هم خودش باز جای تأمل دارد.

چون امام حسین (علیه السلام) وقتی از حجاز وارد عراق شد، در منازل بین راه به کسانی که برخورد می کرد و حضرت از آن ها سؤال می کرد که: کوفه چه خبر است؟ این طور به حضرت پاسخ می دادند: آقا کسی نمی تواند وارد بشود و کسی نمی تواند خارج شود.

ایشان و حبیب و مسلم بن عوسجه که در کوفه بودند و برخی دیگر این ها مثل مجمع بن خالد و دیگران این ها چطور آمدند؟ چگونه از این مرزهایی که جلوی افراد را می گرفتند و نمی گذاشتند عبور بکنند و به کوفه بیایند، عبور کردند؟ این

باز این پرسش است که چگونه است باز این چه چه و چه نام است

آمد و شما در جایی مخفی شو، هنگامی که من درخواست آب کردم شما از مخفیگاه بیرون بیا و ابن زیاد را به قتل برسان. مسأله تمام می شود و مشکل حل با کشته شدن عیدالله است...

در همین صحبت بودن که ابن زیاد درب خانه را زد و وارد خانه شد، شریک هم در بستر بیماری افتاده بود، مقداری که گذشت، شریک گفت: «اسقنی الماء» پاسخی نشنید «اسقنی الماء» باز هم خبری نشد.

گفت:

مَا الْإِنْتِظَارُ بِسَلْمَى أَنْ تَحْيُوها
حَيُّوا سُلَيْمَى وَ حَيُّوا مَنْ يُحْيِيها
كَأَسِّ الْمَنِيَّةِ بِالْتَّعْجِيلِ اشْقُوها

مضمون این شعر این است که چرا معطل هستی چرا منتظر هستی؟ پیمانه‌ی مرگ را زود به او بنوشان.

ابن زیاد رو کرد به هانی گفت این چه می گوید؟ این حرفها چی هست؟ گفت: این در اثر شدت مرض هذیان می گوید، غلام عیدالله (معقل) پای عیدالله را فشار داد که بلند شو از جا؛ لذا برخاستند و خارج شدند.

عیدالله علت را پرسید. گفت من احساس خطر کردم. مثل این که توطئه‌ای در کار بود. خب بعد شریک به حضرت مسلم (علیه السلام) گفت: چرا کار را تمام نکردی؟ گفت: «لحدیث حدثنا الناس عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)» اینها نکات واقعاً مهمی است که میزان تعهد اصحاب امام حسین مثل مسلم بن عقیل را انسان باید از همین جاها متوجه بشود.

انسان مومن حيله نمی کند

«الْإِيمَانُ قَيْدُ الْفَتَى» [۳] شاید بعضی از تعبیرات این طور باشد «وَلَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ» ایمان حيله و فتک حمله‌ی ناگهانی است، حيله را مهار می کند و شخص مؤمن حيله نمی کند. خب این

عیدالله بن زیاد نوشت که شما از بصره می آیی کوفه، مسلم بن عقیل به کوفه آمده و وضع کوفه متشنج شده و کوفه را آرام کن.

ورود ابن زیاد

ابن زیاد به همراه یک عده‌ای حرکت کرد، شریک بن اعور که شیعه است و با ابن زیاد خیلی رفیق است، همراه ابن زیاد بود، می خواست یک کاری بکند ابن زیاد در مسیر آمدن از بصره به کوفه، کندتر بیاید تا وضع کوفه سامان بگیرد، اما ابن زیاد اعتنا نکرد و غلام خود و شریک بن اعور را رها کرد و با سرعت آمد و شبانه وارد کوفه شد و با آن شکلی که شنیدید، رفت توی قصر مستقر شد و در بعد از آنی که مستقر شد بلافاصله فرستاد عرفاء را خواست.

عرفاء کسانی بودند که واسطه بودند بین قصر دارالعماره و رؤسای قبایل. به هر حال مطالبی را که قرار بود به آنها بگوید گفت، بعد هم آمد نماز خواند و یک منبری رفت و مردم را تهدید کرد و گفت سپاه از شام خواهد آمد و یزید قرار است حقوق شما را اضافه کند، هدایایی به شما بدهد؛ با این مطالب مردم را هم ترساند و هم ترقیب کرد.

این باعث شد حضرت مسلم (علیه السلام) برای این که از جای او کسی اطلاع پیدا نکند، از خانه‌ی مختار بیرون آمد و رفت در خانه‌ی هانی مستقر شد.

مسلم بن عوسجه و برخی دیگر مشغول جمع آوری سلاح بودند، که در روز موعود اگر قرار است قیام بکنند سلاح داشته باشند و نفرات هم داشته باشند.

این قسمت تاریخ را عنایت بفرمایید چون بعضی‌ها می گویند چرا این جا حضرت مسلم (علیه السلام) آن کاری که می باید می کرد نکرد؟

شریک بن اعور در خانه‌ی هانی مریض شد و با مسلم توی خانه‌ی هانی برخورد کرد و گفت عیدالله به دیدن من خواهد

باز این پرسش است که چگونه است باز این پرسش است که چگونه است

قیام مسلم (علیه السلام)
قرار نبود مسلم (علیه السلام) قیام بکند، اما مجبور به قیام شد، زیرا خوف دستگیری ایشان وجود داشت. ایشان با شعار «یا مَنْصُورُ امْتُ» (این صدا همان شعاری است که اصحاب رسول خدا در بدر داشتند) قیام کردند و اصحاب مسلم از مخفیگاه‌های شان بیرون آمدند و قصر را محاصره کردند، مسجد را در اختیار گرفتند.

تنها سی نفر با ابن زیاد در قصر بودند؛ لکن ارتباطش با قبائل و رؤسای قبائل برقرار بود. وقتی امام حسین (علیه السلام) از برخی از افراد سؤال کرد که چه شد وضعیت کوفه دگرگون شد؟ به حضرت عرض شد که آقا «أما أشراف الناس فقد أعظمت رشوتهم، وملئت غرائزهم» [۷] رشوه‌ی فراوانی گرفتند، جیب‌های این‌ها پر از پول شد.

به هر حال حضرت مسلم (علیه السلام) دیگر دیدند نباید به اصطلاح وقت‌کشی کرد. روز هشتم ماه ذی الحجه ایشان قیام کرد.

ولی عبیدالله افرادی را فرستاد روی بام، هم مردم را می‌ترساندند، هم تشویق می‌کردند. لذا تا هنگام غروب، مردم از اطراف مسلم متفرق شدند.

حضرت مسلم (علیه السلام) به همراه سی نفر نماز را در مسجد خواند، از مسجد که بیرون آمد، این عبارت مرحوم شیخ مفید است در ارشاد «فَنَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ، وَمَشَى مُتَلَدِّدًا فِي أَرْقَةِ الْكُوفَةِ، لَا يَدْرِي أَيْنَ يَتَوَجَّهُ» [۸] در میان کوچه‌های کوفه ایشان همین‌طور متحیر مانده بود که نمی‌دانست کجا برود؟ چون در این شهر غریب است. تا همین‌طوری که مهار اسب را به دست گرفته بود، رسید درب خانه‌ی طوعه؛

آن زن درب خانه‌اش منتظر فرزندش بود. فرمود من تشنه هستم طوعه برای ایشان آب آورد، ولی دید که هنوز حضرت مسلم ایستاده. گفت برو به خانه‌ات. فرمود: من خانه ندارم،

حدیث مانع شد. حالا اگر حضرت مسلم (علیه السلام) آن‌جا این کار را کرده بود چه می‌شد؟ این آمده بود و شریک هم گفت: «لَوْ قَتَلْتَهُ لَقَتَلْتُكَ كَافِرًا فَاسِقًا» تو اگر کشته بودی یک آدم فاسق و فاجر را کشته بودی و قائله تمام می‌شد؟ نه این‌طور نبود،

امام حسین (علیه السلام) حتی نخواست در قضایای کربلا، آغازگر جنگ باشد. شب عاشورا هم که یکی از افراد دشمن، نزدیک خیمه‌ها آمده بود، اصحاب امام حسین گفتند: با تیر بزنیمش؟ فرمود: نه «أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبَدُوهُمْ بِالْقِتَالِ» [۴]

تا صبح عاشورا وقتی تیرهای دشمن شلیک شد از کمان‌ها، حضرت فرمود: «هَذِهِ رُسُلُ الْقَوْمِ» حالا بلند شوید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز بلند فریاد می‌زد: «أَنَا أBRأ من دم عثمان» [۵] خون عثمان را به پای امیرالمؤمنین نوشتند.

حالا اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، دیگر کافی بود برای بنی‌امیه که آن را علم کنند و بگویند امیر شهر و نماینده‌ی به اصطلاح خلیفه را ترور کردند.

این مسلم (علیه السلام) است که با آن درایت و با آن دقت اقدام به ترور ابن زیاد نمی‌کند، حدیث هم می‌خواند و با کشته شدن عبیدالله هم کار تمام نمی‌شد. شما ارزیابی‌هایی که امام (علیه السلام) در بین راه از مردم داشتند،

در جواب می‌گفتند: «سَيُؤْفَهُمْ غَدًا مشهوره علیک» [۶] دل‌ها با شماست اما شمشیرها فردا به روی شما کشیده می‌شود، یعنی بنی‌امیه این‌طور اقتدار پیدا کردند. علی‌ای‌حال جای مسلم (که در خانه هانی بود) مشخص شد و هانی را دستگیر کردند.

آن جاسوسی که در جلسات محرمانه حضور پیدا می‌کرد، این خبرها را رسانده بود و عبیدالله، هانی را دستگیر کرد و مجروحش ساخت و روانه زندانش کرد.

باز این پرسش است که چگونه است باز این پرسش است که چگونه است

گفت که هستی؟ گفت من مسلم بن عقیل هستم. مسلم بن عقیل وارد خانه‌ی طوعه شد، در خانه‌ی طوعه شب را ماند، ظاهراً همان شب حضرت مسلم یک نامه‌ای برای امام حسین (علیه السلام) نوشتند.

گر بیایی کوفه بی‌یاور شوی
بی برادر بی‌علی اکبر شوی

گر بیایی کوفه مهمانت کنند
همچو مسلم سنگبارانت کنند

مسلم هم سنگ باران شد؛ مرحوم شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند آتش به سر مسلم ریختند، سنگ به سرش زدند به هر حال همین طوری که مردم منتظر بودند یک وقت دیدند بدن بی‌سر مسلم از بالای قصر...

طوعه شب می‌آمد نگاه می‌کرد می‌دید چراغ اتاق حضرت مسلم روشن است، آمد گفت آقا چرا نمی‌خوابی؟ فرمود: من یک مختصر خوابی رفتم در خواب عمویم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دیدم، به من فرمود: مسلم غصه نخور فردا مهمان ما خواهی بود؛ لذا امشب شب آخر عمر من است.

به هر حال خانه طوعه محاصره شد، برای این‌که به این زن آسیبی نرسد، لباس‌هایش را پوشید از خانه آمد بیرون، اما از خانه که بیرون می‌آمد این جمله را فرمود، فرمود: «یا نفس اخرجی الی الموت الذی لا محیص منه» [۹] به خودش خطاب کرد مسلم برو به سراغ مرگی که هیچ فراری از او نیست.

پس از دستگیری مسلم، عبیدالله صدا زد مسلم چرا کوفه آمدی و کوفه را آشوب کردی؟ فرمود: چون تو و پدرت اختیار این مردم را به قتل رساندید، انسان‌های شایسته‌ی این شهر را کشتید.

مسلم گفت: «اتیناهم لنأمرهم بالعدل و لنحکم فیهم بحکم الکتاب» شما آیین کفار را زنده کردید عوض این‌که اسلام را زنده کنید. ما آمدیم عدل را در میان مردم احیاء کنیم که به کتاب عمل بکنیم.

عبیدالله شروع کرد به هتاک‌کردن، دیگر مسلم جواب نداد. من عبارت‌ها را نقل نمی‌کنم فقط عربی‌اش را می‌خوانم «فشتم علیاً و حسیناً و عقیلاً».

دیگر جواب نداد مسلم، سر مبارکش زیر بود. او را بردند بالای قصر دارالعماره، از همان جا سلام کرد به ابی‌عبدالله (علیه السلام). برخی نقل کردند «توجه نحو القبلة و قال السلام علیک یا ابا عبدالله».

محتوا: سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین نظری منفرد

پی‌نوشت‌ها:

- [۱]. عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها؛ ص ۳۴۲
- [۲]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴
- [۳]. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۵۷؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۲۱۵
- [۴]. وسائل الشیعه ۶۹/۱۱
- [۵]. نامه ششم نهج البلاغه
- [۶]. ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۵۴۷
- [۷]. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۵.۴۴۶
- [۸]. الإرشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۵۴
- [۹]. مقتل اللخوارزمی، ج ۱: ۲۰۹

عَلَّمَهَا
 بِرَبِّهَا
 الْحَسْبُكَ اللَّهُ
 الْحَسْبُكَ اللَّهُ

عَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ النَّبِيِّينَ
 وَمَوْجِعَ لِرَبِّهِمْ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ

مُؤْمِنِينَ عَلَى الْوَسِيلَةِ
 وَمَصَالِدِ أَوْحَى أَعْلَامِ التَّقْوَى

مُؤْمِنِينَ عَلَى اللَّهِ وَاللَّهُ الْعَالِمُ
 وَالْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْصَدِهَا

مُؤْمِنِينَ عَلَى اللَّهِ وَاللَّهُ الْعَالِمُ
 وَمُسَائِرِينَ كَمَا مَعَادُونَ حَيْدَرِهَا